

تاریخ دریافت: ۱۴۰۱/۱۲/۱۵

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۲/۰۲/۰۷

تحلیل حقیقت معانی حرفی بر پایه وجود رابط و کاربرد آن در علم اصول در اندیشه محقق اصفهانی^۱

محمدعلی اسماعیلی^۲

سید محمد انتظام^۳

مصطفی عزیزی علویجه^۴

چکیده

«معانی حرفی» به عنوان یکی از مباحث پرکاربرد در علم اصول، از گذشته دور مطرح بوده، در تحلیل حقیقت آن دیدگاه‌هایی ارائه شده است. غالب اصولیان معاصر نظریه تمایز جوهری معانی حرفی با معانی اسمی را پذیرفته‌اند که خود تقریرهای مختلفی دارد. در این میان، محقق اصفهانی با ژرفاندیشی‌های فلسفی و اصولی و با بهره‌گیری از «وجود رابط» در فلسفه، تقریر دقیقی از این نظریه ارائه کرده که تأثیر چشم‌گیری بر اصولیان بعدی داشته است. جستار حاضر با روش توصیفی-تحلیلی و با هدف تبیین دیدگاه محقق اصفهانی می‌کوشد حقیقت و کاربردهای اصولی معانی حرفی را تقریر کند. از رهگذر این پژوهش آشکار می‌شود که محقق اصفهانی معانی حرفی را بیانگر ربط می‌داند و بر خلاف برداشت محقق خوبی، موضوع‌له حروف را نه «ربط خارجی»، بلکه «معنای ربط» می‌شمارد؛ چنان که موضوع‌له آن‌ها را نه جزئی حقیقی، بلکه جزئی به معنای متقوم به طرفین می‌داند. این نظریه در مسائلی نظیر تقیید هیأت امر در واجب مشروط، تمسک به اطلاق هیأت برای اثبات وجوب نفسی، تعیینی و عینی، اثبات سنخ الحکم‌بودن جزا و نیز اثبات علیت انحصاری در مفهوم شرط کاربرد دارد.

واژگان کلیدی: معانی حرفی، وجود رابط، وجود فی‌غیره، معانی اسمی، محقق اصفهانی.

۱. این مقاله برگرفته از رساله دکتری با عنوان «کاربرد قواعد فلسفی در مباحث الفاظ علم اصول در اندیشه محقق اصفهانی» است.

۲. دانشجوی دکتری فلسفه اسلامی، جامعه المصطفی العالمیه، (نویسنده مسئول)

mohamadali@miu.ac.ir

۳. دانشیار دانشکده فلسفه، دانشگاه مفید، entezammohammad66@gmail.com

۴. دانشیار گروه فلسفه، مجتمع حکمت و ادیان، جامعه المصطفی العالمیه

Azizialavi1356@gmail.com

مقدمه

بحث معانی حرفی از گذشته دور در علم اصول مطرح بوده، اصولیان اهل سنت و برخی اصولیان متقدم امامی، غالباً به معناشناسی حروف بسنده می‌کردند (ر.ک: آمدی، ۱۴۲۴ق، ج ۱، ص ۸۵؛ شاشی، ۱۴۰۲ق، ص ۱۸۹؛ علامه حلی، ۱۴۰۴ق، ص ۸۳) اما اصولیان معاصر امامی با پیش‌فرض بررسی معناشناسی حروف در علوم ادبی، تحلیل حقیقت معانی حرفی را در کانون بررسی قرار داده‌اند. (ر.ک: میرزای قمی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۴۹؛ خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۸) در تحلیل حقیقت معانی حرفی سه دیدگاه مهم مطرح است: برخی ادیبان حروف را بسان نشانه‌هایی می‌دانند که برای چیزی وضع نشده و تنها بر کیفیت اراده مدخول دلالت دارند. این دیدگاه از برخی سخنان سید رضی استفاده می‌شود، (رضی استرآبادی، ۱۳۸۴، ج ۱، ص ۳۷) از میان معاصران، محقق ایروانی آن را می‌پذیرد. (ایروانی، ۱۳۷۰، ج ۱، ص ۱۰) برخی اصولیان، مانند محقق خراسانی حقیقت معانی حرفی را همسان معانی اسمی هم‌تراز شان می‌دانند، به این معنا که موضوع‌له و مستعمل‌فیه آن‌ها یکی است و تفاوتشان در لحاظ است: در مرحله استعمال، لحاظ معنا در معانی اسمی «استقلالی» و در معانی حرفی «آلی» است. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۸) غالب اصولیان معاصر این دیدگاه را نپذیرفته، معانی حرفی را با معانی اسمی دارای تفاوت جوهری و تمایز ذاتی می‌شمرند. این دیدگاه خود تقریرهای متعددی دارد. به عنوان نمونه، محقق نایینی معانی حرفی را ایجاد و معانی اسمی را اختطاری می‌داند. (نایینی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۳۰) به باور محقق عراقی معانی حرفی بر اعراض نسبی وضع شده‌اند. (عراقی، ۱۳۷۰ق، ج ۱، ص ۴۲) محقق خویی معانی حرفی را بیانگر تخصیص معانی اسمی می‌داند. (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۸۳).

در این میان، شیخ محمدحسین غروی اصفهانی (۱۲۹۶-۱۳۶۱ق) که نقش ویژه‌ای در رشد و نظام‌مندی‌سازی رویکرد فلسفی در علم اصول داشت، با قدرت سرشار فلسفی و بهره‌گیری از مسأله فلسفی «وجود رابط»، به تحلیل حقیقت معانی حرفی پرداخت

(اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۱) که بر اصولیان بعدی از جمله علامه طباطبایی (طباطبایی، بی تا، ص ۲۲) و امام خمینی (خمینی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۶۸) تأثیر چشم‌گیری گذاشت. جستار حاضر با روش توصیفی تحلیلی می‌کوشد در گام نخست، دیدگاه محقق اصفهانی را در سایه مبانی فلسفی ایشان و با بهره‌گیری از آثار اصولی وی تقریر کند و در گام بعدی، سوءبرداشت‌های برخی شاگردان ایشان در تقریر دیدگاه وی را ارزیابی نماید و در گام سوم، مهم‌ترین کاربردهای اصولی این مسأله را بازگو نماید. در همین راستا به پرسش‌های زیر پاسخ می‌دهد:

۱. حقیقت معانی حرفی در اندیشه محقق اصفهانی چیست؟
۲. معانی حرفی در علم اصول چه کاربردهایی دارد؟
۳. ارزیابی دیدگاه محقق اصفهانی چگونه است؟

از جمله نکات برجسته نوشتار حاضر می‌توان به مواردی مانند تقریر نظریه محقق اصفهانی با استفاده از آثار متعدد و بهره‌گیری از مبانی فلسفی ایشان، ارزیابی سوءبرداشت‌های برخی شاگردانش، تقریر و ارزیابی کاربردهای این مسأله در علم اصول اشاره کرد.

۱. حقیقت معانی حرفی

محقق اصفهانی پس از نقد نظریه محقق خراسانی (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۱)، دیدگاه خود را تقریر و مدلل می‌کند که ضمن محورهای زیر تقریر می‌شود.

۱-۱. وضع حروف بر حقیقت ربط

محقق اصفهانی معانی حرفی را بیانگر ربط، یعنی مفاد هلیه مرکبه یا بسیطه می‌داند. پیش از تقریر این دیدگاه، لازم است وجود رابط بیان شود. «وجود رابط» در سخنان فیلسوفان پیشاصدرایی دو کاربرد داشت: «وجود رابط در قضا یا» و «وجود فی نفسه لغیره». میرداماد برای پرهیز از خلط، مورد دوم را «وجود رابطی» نامید. (میرداماد، ۱۳۹۱، ص ۱۱۳) این پیشنهاد مورد پذیرش فیلسوفان بعدی قرار گرفت. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۸۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۲۱؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۱۳۹)

باری، صدرالمتألهین با بهره‌گیری از مبانی هستی‌شناختی حکمت متعالیه به کاربرد سومی رسید و موجودات امکانی را عین ربط و تعلق به واجب‌الوجود دانست و هر گونه استقلال را از آن‌ها سلب کرد و اسم «وجود رابط» را بر آن‌ها نهاد. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۲، ص ۳۰۰؛ همو، ۱۳۸۶، ص ۱۷۱) بنا بر این «وجود رابط» مشترک لفظی میان سه کاربرد است. در این میان، آن چه با بحث حاضر پیوند دارد، کاربرد اول است که مؤلفه‌ها و تمایزاتش با دو کاربرد دیگر به اختصار تقریر می‌شود.

مفاهیم به «اسمی» و «حرفی» تقسیم می‌گردند: مفاهیم اسمی جدا از هم و به تنهایی و بدون نیاز به مفاهیم دیگر قابل تصورند. اما مفاهیم حرفی به تنهایی تصور نمی‌شوند و کارکردشان ایجاد پیوند میان مفاهیم اسمی است. از این رو مندرک در معانی اسمی بوده، در ضمن آن‌ها تصور می‌شوند. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۸۲) معیار اسمی و حرفی بودن مفاهیم، استقلال و عدم استقلال در حکایت نیست، بلکه استقلال و عدم استقلال محکی است، چنان که «مفهوم» در استقلال و عدم استقلالش تابع منشأ انتزاع است. (صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۸۲؛ طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۳۲؛ عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۵۰)

این تقسیم درباره مفهوم وجود نیز مطرح است، از این رو به وجود محمولی (مفهوم اسمی وجود) و وجود رابط (مفهوم حرفی وجود) تقسیم می‌شود. در گزاره «زید ایستاده است»، علاوه بر مفاهیم اسمی، حقیقت دیگری وجود دارد که عهده‌دار ارتباط بین مفاهیم اسمی است. اگر این حقیقت نیز از سنخ مفاهیم اسمی باشد، بی‌ارتباط با موضوع و محمول بوده، نیازمند دو رابط دیگر هستیم که آن را با آن دو مفهوم مستقل ارتباط دهد و این سلسله ادامه می‌یابد. علاوه بر این که محذور «وجود غیرمتناهی محصور بین حاصرین» رخ می‌دهد. (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۲۱-۱۲۵؛ صدرالمتألهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۳۲۷، تعلیقه؛ اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۱) وجود رابط غیر از نسبت حکمیه است. نسبت حکمیه در همه گزاره‌ها (هلیه بسیط یا مرکب) و حتی در گزاره‌های مشکوک وجود دارد، در حالی که وجود رابط چنین نیست.

(اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۴، ص ۱۳۹-۱۴۰؛ همو، ۱۳۸۰، ص ۱۷۵-۱۷۶) در هر صورت، از وجود رابط در کلمات فیلسوفان با تعبیری چون «وجود مقید»، «وجود فی غیره»، «وجود لا فی نفسه»، «مفاد کون ناقص» یاد می‌شود؛ چنان که از وجود محمولی با تعبیری نظیر «وجود»، «ثبوت»، «وجود مطلق»، «وجود فی نفسه»، «مفاد کون تام» یاد می‌گردد. (صدرالمآلهین، ۱۹۸۱م، ج ۱، ص ۷۹؛ سبزواری، ۱۳۸۴، ج ۲، ص ۲۳۸؛ حسن‌زاده آملی، ۱۳۶۸، ص ۵۲) مهم‌ترین ویژگی وجود رابط، وابستگی و تقوم به طرفین است که بیانگر عدم استقلالش در عالم مفهومیت است. توضیح بیشتر این ویژگی در ادامه می‌آید.

تمایز وجود رابط (کاربرد اول) با وجود رابطی در این است که اولی وجود «فی غیره» اما دومی، «فی نفسه لغیره» است. «فی نفسه» وجودی است که اولاً، مفهوم وجود محمولی (مفهوم اسمی) از آن انتزاع می‌شود. ثانیاً، اگر محدود و متناهی باشد، مفهوم ماهوی از او انتزاع می‌گردد. ثالثاً، فی نفسه بودن وجود، ملاک دوتا بودن و مستلزم تعدد و تکرار واقعیات عالم هستی است. (عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۰۵) حیثیت «لغیره» در وجود رابطی، بیانگر وابستگی محض است و حقیقتش همان وجود رابط است؛ با این تفاوت که وجود رابط صرفاً حیثیت «لغیره» دارد و این حیثیت تمام حقیقت آن را تشکیل می‌دهد؛ برخلاف وجود رابطی که دو حیث دارد. البته شایان توجه است که در «وجود رابطی» حیثیت «فی نفسه» و «لغیره» در جهان ذهن جدا از هم، اما در جهان خارج عین یکدیگرند. (جوادی آملی، ۱۳۸۶، ج ۱، ص ۵۲۵؛ عبودیت، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۲۰۴-۲۰۵)

تمایز وجود رابط (کاربرد اول) با وجود رابط در حکمت متعالیه (کاربرد سوم) این است که اولی صفت «مفهوم وجود» و دومی صفت «حقیقت وجود» است. همه ممکنات وجود رابط‌اند. از سوی دیگر، وجود رابط در قضایا، مندک در دو وجود مستقل (موضوع و محمول) است و در واقع، وجودی «فی غیره»، «لغیره» و «بغیره» است که حقیقتش وابسته به غیر است و ماهیت مستقلی ندارد و متقوم به طرفین مستقل

است؛ در حالی که در حکمت متعالیه هیچ گونه وجود مستقلی غیر از واجب‌الوجود نیست و طرفین نیز رابطانند. (مصباح یزدی، ۱۴۰۵ق، ص ۵۷)

اکنون که حقیقت وجود رابط آشکار شد، گفتنی است که محقق اصفهانی حقیقت معانی حرفی را از سنخ «ربط» می‌داند، به این معنا که حروف و ادوات بیانگر واقع نسبت و ربطانند، یعنی آن چه که به حمل شایع نسبت و ربط است، موضوع‌له حروف است. موضوع‌له حروف، مفهوم نسبت و ربط نیست، زیرا مفهوم ربط و نسبت، مفهوم اسمی و کلی است که در عالم مفاهیم مستقل است:

«وبالجمله، مفاهیم هذه الالفاظ (نسبت و ربط اسمی) ما هو ربط ونسبة وعدم ووجود بالحمل الأولی، لا بالحمل الشائع وإلا فهي غير ربط ولا نسبة بالحمل الشائع وما هو ربط ونسبة بالحمل الشائع نفس ذلك الأمر المتقوم بالمتسبين المحكي عنه بالأدوات والحروف.» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳)

توضیح بیشتر این مطلب در ادامه می‌آید.

به باور محقق اصفهانی وجود رابط (کاربرد اول) در فلسفه با معنای حرفی در علم اصول از یک سنخ هستند و از هویت واحدی برخوردار می‌باشند. با این حال به نظر می‌رسد میان این دو اصطلاح فلسفی و اصولی این تمایز وجود دارد که وجود رابط در فلسفه، اخص از معنای حرفی در علم اصول است، زیرا از یک سو، از آن جا که فیلسوف با «وجود» سر و کار دارد، وجود رابط در فلسفه نیز آن چنان که از نامش پیداست، تنها ناظر به معنای حرفی «وجود» است. بنا بر این همه معانی حرفی را شامل نمی‌شود، در حالی که معنای حرفی در علم اصول اختصاص به معنای حرفی «وجود» ندارد و همه معانی حروف را در بر می‌گیرد. از سوی دیگر، معنای حرفی در علم اصول نه تنها همه حروف را شامل می‌شود، بلکه اعم از حروف در اصطلاح علوم ادبی است، زیرا مدلول هیأت (هیأت جمله ناقصه یا تامه) را نیز در برمی‌گیرد. (صدر، ۱۴۱۸ق، ج ۱، ص ۲۱۹) با این حال، سنخ، جوهر و احکام این دو یکی است.

۱-۲. وضع عام و موضوع له خاص

کیفیت وضع معانی حرفی، تابع چگونگی تحلیل حقیقت آن است. طبق دیدگاه محقق خراسانی، وضع در حروف، عام و موضوع له و مستعمل فیه نیز عام است. تنها تفاوت حرف و اسم در آلیت و استقلالیت لحاظ است که خارج از وضع، موضوع له و مستعمل فیه است. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۸-۳۳) دیدگاه محقق اصفهانی ضمن مقدمات زیر تقریر می‌شود:

مقدمه اول. جامع ذاتی و جامع عنوانی

هر گاه رابطه «مفهوم» با «مصادیق» رابطه کلی طبیعت با افرادش باشد، چنین مفهومی «جامع ذاتی» است، مانند «انسان». جامع ذاتی و مصادیقش از نگاه «ماهیت» تفاوتی ندارند و تنها تفاوتشان در «وجود» است. بنا بر این، جامع ذاتی همان «جامع ماهوی» است. «جامع عنوانی» در جایی است که رابطه «مفهوم» با «مصادیق»، رابطه کلی طبیعت با افرادش نباشد، به این معنا که «سنخ» چنین جامعی با سنخ افرادش مختلف است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳، ۵۶) برای توضیح بیشتر دو نمونه بیان می‌شود: الف. رابطه «مفهوم وجود» با «حقیقت وجود» از قبیل رابطه کلی طبیعی با افراد نیست، بلکه از قبیل رابطه عنوان با معنوی است، زیرا «حقیقت وجود» عین خارجیت است و محال است به ذهن بیاید. «خارجیت» عین ذات و هویت «حقیقت وجود» است و حضورش در ذهن مستلزم انقلاب خارجی به ذهنی است. بنا بر این، سنخ «حقیقت وجود» با «مفهوم وجود» از قبیل «ماهیت ذهنی انسان» و «ماهیت خارجی انسان» نیست که هر دو عین یکدیگرند و تمایزشان تنها در چگونگی وجود است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳) «مفهوم وجود» صرفاً حاکی از حقیقت وجود است، اما هیچ گونه سنخیتی با حقیقت وجود ندارد. به تعبیر صدرالمآلهین، شمول وجود نسبت به موجودات بسان شمول ماهیت نسبت به ماهیات خارجی نیست. (صدرالمآلهین، ۱۳۶۰، ص ۷) ب. رابطه «مفهوم عدم» با «مصادیق ذهنی» اش نیز از قبیل رابطه عنوان با معنوی است، زیرا عدم از سنخ «ماهیت» نیست تا در ذهن و خارج به صورت یکسان موجود شود.

(اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳) این مقدمه با استفاده از ادبیات صدرایی این گونه خلاصه می‌شود که «جامع ذاتی» ویژه مفاهیم ماهوی (معقولات اولی) است و در حوزه معقولات ثانی مطرح نیست، بلکه در اینجا «جامع عنوانی» وجود دارد.

مقدمه دوم. امتناع جامع ذاتی در معانی حرفی

«جامع ذاتی» در معانی اسمی کاملاً ممکن است. به عنوان نمونه، وقتی لفظ «انسان» برای «حیوان ناطق» وضع می‌شود، معنای «متصور» و «موضوع‌له» همان «حیوان ناطق» است که رابطه‌اش با مصادیق، رابطه کلی طبیعی با افرادش است، اما تصویر جامع ذاتی در معانی حرفی ممکن نیست. تقریر این مدعا از رهگذر دو مطلب آشکار می‌شود: نخست این که، جامع ذاتی چنان که گذشت، همان قدر مشترک میان «مصادیق» است. بنا بر این انتزاع چنین جامعی تنها در جایی متصور است که میان مصادیق یک قدر مشترک باشد و بتوان آن را با سلب مشخصات فردی انتزاع کرد. مطلب دوم این که، از آن جا که معانی حرفی هیچ گونه استقلال و نفسیتی ندارند و به طرفین خود کاملاً وابسته هستند، اندک‌اندک آن‌ها در طرفینشان در ذات آن‌ها اخذ شده است، به گونه‌ای که هر گونه تغییر در طرفین، مستلزم تغییر هویت و ماهیت معنای حرفی است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۶-۵۷؛ همان، ج ۲، ص ۵۹) بنا بر این، سلب مشخصات فردی از معانی حرفی مستلزم سلب هویت آن‌هاست. بر پایه این دو مطلب، جامع ذاتی در حوزه معانی حرفی مطرح نیست.

مقدمه سوم. امکان جامع عنوانی در معانی حرفی

علی‌رغم امتناع جامع ذاتی در حوزه معانی حرفی، می‌توان جامع عنوانی را در این حوزه مطرح کرد. به عنوان نمونه، «ابتدای اسمی» را تصور می‌کنیم، اما لفظ «من» را نه بر «ابتدای اسمی»، بلکه بر «مصادیق حرفی ابتدا» وضع می‌کنیم. رابطه «ابتدای اسمی» و «مصادیق حرفی ابتدا» از قبیل رابطه کلی طبیعی با افرادش نیست، زیرا ابتدای اسمی از سنخ معانی اسمی است که استقلال مفهومی دارد، در حالی که معانی حرفی هیچ گونه استقلال مفهومی ندارند و چنان که گذشت، معانی اسمی و حرفی با یکدیگر تباین ذاتی دارند. با این حال،

واژه اسمی «ابتدا» می‌تواند حاکی و عنوانی برای مصادیق حرفی باشد که بر این اساس، رابطه آن‌ها رابطه عنوان و معنون است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۷)

مقدمه چهارم. تفسیر عمومیت و خصوصیت در موضوع‌له

در وضع سه رکن اساسی مطرح است: الف. لفظ؛ ب. معنای متصور که در اصطلاح با عنوان «وضع» از آن یاد می‌شود؛ ج. موضوع‌له. وضع (معنای متصور) و موضوع‌له به اعتبار عمومیت و خصوصیت چهار گونه است: الف. وضع و موضوع‌له خاص؛ ب. وضع و موضوع‌له عام؛ ج. وضع عام و موضوع‌له خاص؛ د. وضع خاص و موضوع‌له عام. در این میان، محقق خراسانی معانی حرفی را از گونه دوم می‌داند، اما محقق اصفهانی آن را از گونه سوم می‌شمارد. آن چه در این جا اهمیت زیادی دارد، معناشناسی «خصوصیت» است که دو گونه تفسیر شده است:

۱. **جزئی حقیقی:** برداشت متعارف از سخنان مشهور اصولیان این است که خاص بودن موضوع‌له به معنای جزئیت حقیقی است، چنان که در وضع عام و موضوع‌له خاص، اعلام شخصی را مثال می‌زنند که موضوع‌له در آن‌ها جزئی حقیقی است.
۲. **اخص بودن معنای موضوع‌له از معنای متصور:** به باور محقق اصفهانی منظور از خاص بودن موضوع‌له در معانی حرفی، جزئیت حقیقی نیست، بلکه منظور اخص بودن معنای موضوع‌له از معنای متصور (وضع) است. توضیح این که، رابطه وضع (معنای متصور) با موضوع‌له دو گونه است:

الف. رابطه عینیت: در این گونه موارد، معنای متصور و موضوع‌له یکی هستند و لفظ بر همان معنای متصور وضع می‌شود که این خود دو مصداق دارد: گاهی معنای متصور، عام است که در این صورت، «وضع عام و موضوع‌له عام» می‌شود و گاهی خاص است که در این صورت، «وضع خاص و موضوع‌له خاص» است.

ب. رابطه اعم و اخص: در این گونه موارد، معنای متصور و موضوع‌له یکی نیست، بلکه رابطه آن‌ها اعم و اخص است.

وضع در معانی حرفی از گونه دوم است، زیرا چنان که گذشت، واضع در مقام وضع حروف، معنای اسمی ابتدا را تصور می‌کند، اما لفظ «من» را نه بر «ابتدای اسمی»، بلکه بر «مصادیق حرفی ابتدا» وضع می‌نماید. بدیهی است که رابطه ابتدای اسمی با مصادیق حرفی ابتدا، رابطه عینیت نیست، زیرا چنان که گذشت، این‌ها با یکدیگر تباین ذاتی دارند. (همان، ص ۵۶) محقق اصفهانی در جای دیگر، این مطلب را این گونه تکمیل می‌کند که مقصود از جزئیت معنای حرفی، تقوم آن به طرفین است. به عنوان نمونه، در «زید فی الدار» واژه «فی» بیانگر ظرفیت است، اما نه مطلق ظرفیت، بلکه بیانگر ظرفیت دار برای زید و مظروفیت زید برای دار است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۹)

از رهگذر این مقدمات، آشکار می‌شود که به باور محقق اصفهانی وضع در حروف، عام و موضوع‌له آن‌ها خاص است و خصوصیت موضوع‌له نیز به معنای جزئیت حقیقی نیست.

۲. کاربرد معانی حرفی در علم اصول

معنای حرفی در مباحث علم اصول کاربردهایی دارد که برخی از آن‌ها در اندیشه محقق اصفهانی بیان می‌گردد.

۲-۱. تقیید هیأت امر در مسئله واجب مشروط

هر گاه حکم شرعی، مفاد معنای حرفی، مثل هیأت امر باشد و صیغه امر همراه قیدی بیان شود، این پرسش مطرح است که آیا این قید به وجوب برمی‌گردد یا به واجب؟ در صورت اول، «واجب مشروط» است و در صورت دوم «واجب معلق». در واجب مشروط حکم «وجوب»، متوقف بر شرط است، اما در واجب معلق، وجوب فعلیت دارد، اما واجب متوقف بر شرط است. برخی اصولیان رجوع قید به وجوب را در مقام ثبوت، ممتنع می‌دانند که بر این اساس، جایی برای تمسک به اطلاق در مقام اثبات نیست. برای اثبات این امتناع این گونه استدلال می‌شود:

۱. «هیأت» جزء معنای حرفی است.
۲. در معانی حرفی، وضع عام و موضوع‌له خاص است.
۳. خصوصیت موضوع‌له بیانگر جزئیت حقیقی آن است.

۴. جزئی حقیقی تقیید نمی‌پذیرد.

بنا بر این «هیأت» قابل تقیید نیست و در نتیجه، رجوع قید به هیأت نامعقول است. اطلاق و تقیید از شئون مفاهیم کلی است، نه معانی جزئی هم چون معانی حرفی. دیدگاه شیخ انصاری در تحلیل واجب مشروط و ارجاع شرط به «واجب» و نه به «وجوب» در همین راستا است. (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۲۳۶-۲۳۷)

محقق اصفهانی پیش‌فرض سوم را نمی‌پذیرد. از این رو چنین پاسخ می‌دهد که مقصود از جزئیت معنای حرفی، جزئیت حقیقی نیست تا قابل تقیید نباشد، بلکه مقصود، اندکاک معنای حرفی در طرفین و تقوم آن در طرفین است. بنا بر این، اشکال پیش‌گفته وارد نیست. اما درباره تصویر چگونگی تقیید معنای حرفی، محقق اصفهانی دو راه بیان می‌نماید.

یکم. جزئیت معنای حرفی به این معناست که قوامش به طرفین است. بنا بر این، در «اکرم زیداً» قوام این وجوب (مستفاد از هیأت) به مخاطب و اکرام (متعلق وجوب) است. از این رو، چنین وجوبی وابسته به طرفین خود است و با بقیه وجوب‌ها تفاوت دارد. تقوم به طرفین به واسطه این که طرفین هیأت امر، تشخیص دارند، قطعاً موجب تضییق است؛ اما چنین تضییقی با این که از لحاظ دو طرفش قابل تقیید مجدد نیست، از لحاظ افزودن یک «طرف جدید» قابل تقیید است، مثلاً وقتی گفته می‌شود: «إن جائك زيد فأكرمه»، در این جا هیأت «اکرم» مقید به آمدن زید شده که قهراً یک تضییق است و این تضییق به سبب ورود یک طرف جدید در کنار دو طرف قبلی معنای حرفی است. حاصل این که، جزئیت در این جا غیر از آن جزئیت حقیقی است که در مورد مصادیق خارجی وجود دارد، زیرا جزئیت در هیئات و معانی حرفی، به اعتبار تقوم هیأت و بعث به طرفین است، اما شروط نیز قابلیت تضییق مجدد هیأت را دارند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۹-۶۰)

دوم. با فرض این که، معنای حرفی هی چگونه تقییدی را نپذیرد، «تعلیق» را می‌پذیرد، به این معنا که می‌توان آن را معلق بر چیزی کرد. در بحث حاضر نیز می‌توان وجوب اکرام را بر آمدن زید معلق کرد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۶۰) در این راه حل، میان

«تقیید» و «تعلیق» تفکیک می‌شود به این صورت که مشروط کردن مفاد هیأت، تقیید طلب نیست بلکه تعلیق آن است. آن چه به باور مستشکل محال است، تقیید هیأت است، اما آن چه در این جا اتفاق افتاده، تقیید نیست، بلکه هیأت تعلیق می‌شود و تعلیق امر خاص و جزئی اشکالی ندارد.

حاصل این که، تقیید هیأت امر هیچ گونه محذور ثبوتی ندارد.

۲-۲. تمسک به اطلاق هیأت امر برای اثبات وجوب نفسی تعیینی عینی

مقتضای اصل هنگام شک در نفسیت یا غیریت وجوب چیست؟ آیا تمسک به اطلاق جایز است؟ شیخ انصاری تمسک به اطلاق صیغه امر برای اثبات نفسیت وجوب را نمی‌پذیرد، زیرا هیئات و حروف، وضع عام و موضوع له خاص دارند، هیأت نیز جزئی است و اطلاق ندارد. بله! اگر موضوع له صیغه امر مفهوم طلب بود، مفهوم طلب، کلی و تقییدبردار است. اما مفاد صیغه امر، طلب جزئی است که مصداق طلب (طلب به حمل شایع) است نه مفهوم طلب (طلب به حمل اولی)، زیرا از یک سو، هنگامی که از جانب مولا طلبی به فعل تعلق بگیرد، آن فعل مطلوب می‌شود و اتصاف فعل به مطلوبیت، در سایه تعلق امر مولاست. از سوی دیگر، طلب مفهومی نمی‌تواند منشأ مطلوبیت یا مبعوضیت فعل شود، بلکه اراده و طلب خارجی و مصداقی و حقیقی است که فعل را مطلوب مولا می‌کند. بنا بر این، اتصاف فعل به مطلوبیت در سایه اراده و طلب حقیقی است. پس امر به معنای طلب حقیقی است و طلب حقیقی نیز جزئی و شخصی است (الشیء ما لم یشخص لم یوجد) و جزئی نیز تقییدبردار نیست. (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۱، ص ۳۳۳)

در مقابل، محقق خراسانی اطلاق صیغه امر را بیانگر وجوب نفسی می‌داند، زیرا غیریت بودن، به این گونه بیان زائد می‌طلبد که «اگر فلان عمل واجب شد، این هم از باب مقدمه واجب است»، اما نفسی بودن نیازمند این بیان نیست. از آن جا که مولا در مقام بیان است و مقدمات حکمت نیز تمام می‌باشد، اطلاق صیغه مقتضی نفسیت است. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۰۳) محقق خراسانی دیدگاه شیخ انصاری را نمی‌پذیرد.

پیش از تقریر دیدگاه محقق خراسانی لازم است تفاوت طلب حقیقی، انشایی و ذهنی بازگو شود.

الف. طلب حقیقی. طلب قائم به نفس مولاست و صفتی از صفات نفسانی اوست و حقیقتاً در نفس مولا موجود است.

ب. طلب انشایی. طلبی که با صیغه امر، ایجاد می‌شود. نسبت طلب حقیقی با انشایی، عموم و خصوص من وجه است، با این توضیح که گاهی طلب حقیقی هست و مولا شوق مؤکد دارد، اما طلب انشایی نیست. گاهی طلب انشایی هست، ولی طلب حقیقی نفسانی نیست، بلکه به قصد آزمایش یا اعتذار امر می‌کند.

ج. طلب ذهنی (مصدق ذهنی طلب). وجود ذهنی یا تصور طلب همان برداشتی است که انسان از شنیدن واژه «طلب» دارد.

در سایه این مقدمه، محقق خراسانی این گونه پاسخ می‌دهد که حروف و هیئات دارای عموم وضع و عموم موضوع له هستند. بنا بر این، قابل اطلاق و تقييدند. از سوی دیگر، بر فرض خاص بودن موضوع له حروف، خصوص مفاد هیأت امر، مصداق طلب یا طلب حقیقی نیست تا جزئی و غیر قابل تقييد باشد، بلکه مفهوم طلب است که کلی و قابل تقييد است، زیرا «طلب» قابل انشا است (مثلاً با صیغه امر)؛ در حالی که طلب حقیقی انشاپذیر نیست (طلب حقیقی از صفات واقعی تکوینی است نه از امور اعتباری و قابل جعل و تشریح و انشا). پس مفاد صیغه امر، طلب مفهومی و کلی است. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۲۰۳)

محقق اصفهانی این پاسخ را نمی‌پذیرد و آن را ناشی از خلط مفهوم و مصداق می‌داند و همان اشکالی را که محقق خراسانی بر شیخ انصاری مطرح کرد، بر خودش وارد می‌داند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۰۸) با این حال، دیدگاه شیخ انصاری را نمی‌پذیرد و جزئی بودن معنای صیغه امر را مانع تقييدپذیری نمی‌داند، با این توضیح که تفاوت وجوب نفسی و غیره در این است که انگیزه ایجاب در وجوب نفسی، حسن خود واجب است، اما انگیزه ایجاب در وجوب غیره، حسن ذی المقدمه است. بنا بر

این، تفاوت این دو در ناحیه «داعی» و «انگیزه» است. از سوی دیگر، «داعی» و «انگیزه» خارج از مفاد صیغه امر (بعث) است. از این رو، موجب تضییق و تحدید مفاد صیغه امر (بعث) نمی‌شود. بر پایه این دو مقدمه، حتی اگر مفاد صیغه امر (بعث) جزئی باشد، این جزئیت مانع تمسک به اطلاق یادشده نیست، زیرا چنان که گذشت، اطلاق و تقید پیش‌گفته ناظر به مرحله «داعی» و «انگیزه» است که خارج از مفاد صیغه امر (بعث) است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۱۰۷)

مطالب پیشین، همان گونه که درباره وجوب نفسی مطرح می‌شود، درباره وجوب «تعین و تخییری» و نیز «عینی و کفایی» نیز مطرح است. بنا بر این، هر گاه شک کنیم که وجوبی تعینی است یا تخییری یا این که عینی است یا کفایی، اطلاق صیغه امر اقتضا می‌کند که تعینی و عینی باشد. محقق خراسانی این گونه استدلال می‌کند که «وجوب غیری» مقید به این قید است که وجوبش منبعث از وجوب واجب دیگری است، چنان که وجوب تخییری مقید به این قید است که وجوبش بدیل دارد و وجوب کفایی مقید به این است که با فعل غیر، ساقط می‌شود. بنا بر این، وجوب غیری، تخییری و کفایی قید زائدی دارند و هر گاه مقدمات حکمت تمام باشد و قیدی نباشد، مقتضای اطلاق حمل وجوب بر نفسی، تعینی و عینی است. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹)

در این جا این اشکال مهم مطرح می‌شود که از یک سو، در هر تقسیم، اقسام همان مقسم، اما با یک قید اضافه‌اند. بنا بر این، اقسام نمی‌توانند دقیقاً خود مقسم باشند. از سوی دیگر، تفاوت اقسام با یکدیگر لزوماً با قیود وجودی نیست، بلکه می‌تواند یک قید عدمی باشد. در سایه این دو مطلب، هر کدام از وجوب نفسی و غیری قیدی دارند، اما قید واجب نفسی، عدمی و قید واجب غیری، وجودی است. واجب نفسی وجوبش به وجوب دیگر مقید نیست (قید عدمی) و واجب غیری مقید است (قید وجودی). اگر واجب نفسی و غیری مقید به قیدی باشند، تمسک به اطلاق صحیح نیست، زیرا اطلاق و عدم قید، ثابت‌کننده نفسیت نیست و نفسیت مساوی با مقسم نیست تا با اثبات مطلق

(مقسم) نفسیت نیز اثبات شود، زیرا واجب نفسی نیز قید دارد، اما قیدش عدمی است. نتیجه این که، با اصالة‌الاطلاق نمی‌توان نفسیت را ثابت کرد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۵۳؛ خمینی، ۱۳۹۸، ج ۱، ص ۲۸۳) محقق اصفهانی با وجود عدم تصریح به این اشکال به مفادش توجه داشته و این گونه پاسخ داده که تمسک به اطلاق برای اثبات نفسیت وجوب دو گونه تقریر می‌شود:

تقریر اول. اثبات اطلاق مساوی با اثبات نفسیت است، به این معنا که با اصالة‌الاطلاق، اصل مقسم ثابت می‌شود و اثبات اصل مقسم، بیانگر نفسیت وجوب است. این تقریر از ظاهر عبارات محقق خراسانی برمی‌آید. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۴۸) اشکال پیش‌گفته بر این تقریر وارد است.

تقریر دوم. با این که وجوب نفسی مغایر با مقسم است و قید عدمی دارد، اما با توجه به دو نکته، «اطلاق» بیان‌کننده وجوب نفسی است: نخست این که، برخی قیود به گونه‌ای هستند که در نگاه عرف چیزی و رای طبیعت مقسم نیستند و بر آن نمی‌افزایند. قید عدمی در وجوب نفسی نیز این گونه است. دوم این که، فقدان قرینه بر قید وجودی خود دلیل بر عدم قید وجودی و در نتیجه، ثابت‌کننده وجوب نفسی است. در بحث حاضر نیز مفروض این است که قرینه‌ای بر قید وجودی وجوب غیری وجود ندارد، از این رو، ثابت‌کننده وجوب نفسی است. توضیح این که، واجب غیری واجب است که برخاسته از واجب دیگری باشد. وقتی در سخنان مولا چنین قرینه‌ای نباشد و کلامش مطلق باشد، مقتضای اطلاق این است که واجب مزبور غیر مقید به واجب دیگر است و به واجب دیگری مقید نیست و این، همان وجوب نفسی است. با این تقریر اشکال پیش‌گفته نیز دفع می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۳۵۳-۳۵۴)

۲-۳. اثبات سنخ الحکم بودن جزا در مفهوم شرط

از جمله شروط مفهوم داشتن جمله شرطیه این است که جزا بیانگر سنخ حکم باشد، نه شخص حکم. حال اگر مفاد هیأت امر در جزا (فأکرمه) معنای حرفی باشد، این اشکال مطرح می‌شود که معنای حرفی جزئی و شخصی است، بنا بر این، آن چه مطرح است،

شخص حکم است نه سنخش. به عبارت دیگر، با توجه به جزئی بودن مفاد هیأت امر، حکمی که در ناحیه جزا در منطوق، مجعول است، شخص حکم است. «مفهوم» نیز انتفای همان حکم مجعول است. بنا بر این، در مفهوم نیز شخص حکم منتفی می‌شود. شیخ انصاری قضایای شرطیه را دو گونه می‌داند: الف. جزا هیأت امر باشد، مثلاً در «إن جاءک زید فأکرمه»، وجوب در این جا شخصی است و جزا بیانگر شخص حکم است، زیرا معانی حرفی جزئی و شخصی هستند. ب. جزا معنای حرفی و هیأت امر نباشد، مثلاً در «إن جاءک زید یجب اکرامه»، «یجب» معنای اسمی است و اسم‌ها، وضع عام، موضوع‌له عام دارند. بنا بر این، بیانگر وجوب کلی و سنخ حکم است. در باره قسم نخست این نکته را می‌افزاید که گرچه وجوبش شخصی و جزئی است، اما قرینه‌ای داریم بر این که مولا شخص حکم را معلق بر شرط نکرده، بلکه مقصودش سنخ حکم است، زیرا اگر منظورش ارتفاع شخص حکم بود، ضرورتی نداشت که در قالب جمله شرطیه بیان کند، بلکه می‌توانست به صورت وصفی (أکرم زیدا الجائی) یا لقب (أکرم الجائی) بفرماید. از این که به صورت شرطیه بیان کرده، استفاده می‌کنیم که منظورش انتفای سنخ حکم است، زیرا شرط ظهور در علیت انحصاری دارد و انتفای علت منحصر، بیانگر انتفای تمام افراد معلول (سنخ حکم) می‌باشد. (انصاری، ۱۳۸۳، ج ۲، ص ۳۹) چنان که ملاحظه می‌شود، پاسخ شیخ انصاری بر پذیرش جزئی بودن معنای حرفی استوار است. از این رو، محقق خراسانی آن را به دنبال مبنای مزبور نمی‌پذیرد و این گونه پاسخ می‌دهد که مفاد هیأت امر، وجوب کلی است؛ چنان که میان اخبار و انشا (دیدگاه شیخ انصاری) نیز تفاوتی نیست. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۱۰۶-۱۰۷)

چنان که ملاحظه می‌شود پاسخ محقق خراسانی، مبنایی است و بر مبنای ویژه ایشان (عمومیت موضوع‌له در معانی حرفی) استوار است. در این میان، محقق اصفهانی که معنای حرفی را جزئی می‌داند، به اشکال پیش‌گفته چگونه پاسخ می‌دهد؟ محقق اصفهانی از اساس، سنخ حکم را نمی‌پذیرد. در تقریر این دیدگاه، دو مطلب باید

توضیح داده شود: نخست این که، چرا سنخ حکم را نمی‌پذیرد. دوم این که، راه حل خود محقق اصفهانی به اشکال پیش گفته چیست؟

نسبت به مطلب اول، محقق اصفهانی معتقد است منظور از سنخ حکم یکی از این دو احتمال است و هر دو ناموجه است:

احتمال اول. منظور از سنخ حکم، طبیعت حکم است که همه افراد حکم را شامل می‌شود، مثل طبیعت انسان که همه افرادش را در بر می‌گیرد. وقتی گفته می‌شود: «إن جاءک زید فأکرمه»، اگر زید آمد، طبیعت وجود که همه مصادیق و افراد وجود را در بر می‌گیرد، ثابت می‌شود. به باور محقق اصفهانی، گرچه لازمه این احتمال، انتفای سنخ حکم است و از این جهت مشکلی ندارد، اما در اینجا دو اشکال وجود دارد. نخست این که، در این جهت، میان جمله خبری و انشایی تفاوتی نیست؛ در حالی که بدون شک، نمی‌توان از جمله «إن جاءک زید فیجب إکرامه» همه افراد اکرام را استظهار کرد. بی‌تردید همه افراد اکرام با همه گستره‌اش مورد نظر مولا نیست. در صورتی که حکم در قالب هیأت بیان شود، نیز چنین معنایی ممکن نیست. اشکال دوم این که، اگر این احتمال را بپذیریم، نزاع در علیت انحصاری بی‌معنا می‌شود، در حالی که نزاع اصلی در همان افاده علیت انحصاری یا عدم افاده آن است.

احتمال دوم. مقصود از سنخ حکم، طبیعتی است که با وجود یک فردش محقق می‌شود و بدین وسیله، عدم آن طبیعت نقض می‌گردد، زیرا طبیعت با یک فردش موجود می‌شود. به باور محقق اصفهانی، این احتمال گرچه معقول و درست است، اما در بحث حاضر مفید نیست، زیرا بدیهی است که انتفای شرط موجب انتفای این طبیعت با تمام افرادش (سنخ حکم) نمی‌شود، بلکه تنها موجب انتفای همین فرد از طبیعت (شخص حکم) می‌شود. به عبارت دیگر، اگر در جانب منطوق، شخص حکم مترتب شود، در جانب انتفا نیز عدم شخص حکم مطرح است، نه عدم طبیعت حکم.

از رهگذر این توضیح آشکار می‌شود که «سنخ حکم» اساساً پذیرفتنی نیست.

(اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۱۸-۴۱۹)

نسبت به مطلب دوم، محقق اصفهانی معتقد است که آن چه در قضیه شرطیه بر شرط معلق شده، شخص حکم است، اما «شخص حکم» (مثل وجوب) دو حیثیت دارد:

الف. شخص حکم وجوب بما هو وجوب

ب. شخص حکم وجوب بما هو متشخص

شخص وجوب بما هو شخص، بیانگر شخص وجوب همراه با مشخصات و لوازم فردی است. بی‌تردید، شخص حکم به این معنا، با انتفای شرط منتفی می‌شود و چنین انتفایی عقلی است و ربطی به مفهوم ندارد، اما «شخص حکم وجوب بما هو وجوب» به معنای اصل وجوب بدون توجه به مشخصات و لوازم فردی. گرچه این وجوبی که انشا شده، شخصی است و کلی نیست، اما همین وجوب انشاشده را می‌توانیم با قطع نظر از تشخصات و لوازمش در نظر بگیریم. به باور محقق اصفهانی در جملات شرطیه، آن چه بر شرط معلق شده، همین شخص وجوب بما هو وجوب است. حالا اگر ثابت شود که شرط در جملات شرطیه، علت برای وجوب بما هو وجوب باشد و این علت نیز منحصر باشد، طبیعی است که با انتفای این علت منحصر، وجوب نیز منتفی می‌شود و مفهوم، ثابت می‌گردد. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۱۹)

حاصل این که، به باور محقق اصفهانی درباره حکم معلق بر شرط شده، چهار

احتمال مطرح است:

الف. طبیعت حکم که همه افرادش را در بر بگیرد.

ب. طبیعت حکم که با یک فردش محقق می‌شود.

ج. شخص حکم بما هو حکم شخصی

د. شخص حکم بما هو وجوب

از میان چهار گزینه، احتمال چهارم صحیح است و در نتیجه، با انتفای شرط، مفهوم

ثابت می‌شود. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۱۹)

۲-۴. اثبات علیت انحصاری در مفهوم شرط

اثبات مفهوم برای جمله شرطیه تنها پس از اثبات چهار مطلب ممکن است: یکم. وجود ارتباط لزومی میان جزا و شرط؛ دوم. علیت شرط برای جزا؛ سوم. علیت تام شرط برای جزا؛ چهارم. علیت انحصاری شرط برای جزا. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۹۶) در این میان، برای اثبات علیت انحصاری شرط برای جزا، وجوهی ذکر شده که یکی از آنها، تمسک به اطلاق است. این راه خود تقریرهای مختلفی دارد: گاهی به اطلاق ادات شرط تمسک می‌شود، گاهی به اطلاق جزا و گاهی به اطلاق خود شرط. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۹۸-۱۰۱) تقریر تمسک به اطلاق ادات شرط، این گونه است که تعلیق جزا بر علت انحصاری نیازمند مؤونه زائد نیست، اما تعلیق جزا بر علیت غیر انحصاری نیازمند بیان زائد است، زیرا مفروض این است که غیر این شرط نیز می‌تواند علت جزا باشد، از این رو می‌بایست مولا این بیان زائد را بیافزاید. از آن جا که بیان مولا مطلق است و این مؤونه زائد را ذکر نکرده است، اطلاق کلامش اقتضای حمل بر علیت انحصاری را دارد. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۹۹)

محقق خراسانی با استفاده از حقیقت معانی حرفی، این تقریر را نمی‌پذیرد و این گونه پاسخ می‌دهد که اساساً در مورد مفاد حروف و ادات شرط نمی‌توانیم اطلاق و مقدمات حکمت را جاری کنیم، زیرا اطلاق و مقدمات حکمت مربوط به معانی‌ای است که متکلم بتواند به طور استقلالی آنها را قصد کند. چنان که گذشت، به باور محقق خراسانی تفاوت معنای اسمی و حرفی در این بود که معنای اسمی به طور استقلالی لحاظ می‌شود، اما معنای حرفی قابل لحاظ استقلالی نیست؛ بلکه به طور آلی لحاظ می‌گردد. از سوی دیگر، مهم‌ترین مقدمه از مقدمات حکمت این است که متکلم در مقام بیان باشد. بدیهی است چیزی که استقلالی نمی‌تواند مورد لحاظ قرار گیرد و متکلم نمی‌تواند آن را مستقل قصد کند، نمی‌تواند در مقام بیان آن باشد. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۲، ص ۱۰۰)

این پاسخ محقق خراسانی با دیگر دیدگاه‌هایش ناسازگار است، از این‌رو، محقق اصفهانی آن را این گونه نقد می‌کند که اگر در معنای حرفی اطلاق جاری نشود، در هیأت‌ها نیز جاری نمی‌گردد. این در حالی است که محقق خراسانی در موارد متعدد به اطلاق هیأت امر تمسک کرده که بحث‌های واجب مشروط، واجب نفسی، واجب تعیینی و واجب عینی از آن جمله هستند و تقریرش گذشت. (خراسانی، ۱۴۲۷ق، ج ۱، ص ۱۴۸-۱۴۹) از این‌رو، اشکال محقق خراسانی بر دلیل پیشین وارد نیست. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۴۱۵)

۳. ارزیابی دیدگاه محقق اصفهانی

در ارزیابی دیدگاه محقق اصفهانی مطالبی شایان توجه است:

۳-۱. ارزیابی اشکالات محقق خوئی

به باور محقق خوئی مقصود محقق اصفهانی از ربط و موضوع‌له حروف، «ربط خارجی» است، به این معنا که در گزاره «زید ایستاده است»، علاوه بر وجود خارجی «زید» و «قیام»، حقیقت سومی به نام «است» نیز در خارج وجود دارد که همان معنای حرفی است. در مثال «زید فی الدار» نیز علاوه بر وجود خارجی «زید» و «خانه»، وجود سومی بنام «ظرفیت خانه برای زید» در خارج وجود دارد و همچنین است در بقیه موارد. محقق خوئی پس از این تفسیر، چند اشکال بر دیدگاه محقق اصفهانی ذکر می‌کند:

۱. تقسیم وجودهای خارجی به چهار قسم (واجب‌الوجود، جوهر، عرض، وجود رابط) صحیح نیست و در خارج تنها سه قسم اول موجودند. برهان محقق اصفهانی بر اثبات وجود رابط نیز ناتمام است، زیرا ایشان صرفاً از مغایرت متعلق یقین و شک، وجود رابط را نتیجه می‌گیرد، در حالی که این مغایرت لزوماً خارجی نیست، بلکه می‌تواند ذهنی باشد، مثلاً کسی یقین دارد که انسانی داخل خانه است و گزاره «الانسان موجود فی الدار» متیقن است، اما شک می‌کند که زید است یا عمرو، پس گزاره «زید موجود فی الدار» مشکوک است،

این دو گزاره حتما مغایرت دارند، در حالی که این دو در خارج مغایرتی ندارند (انسان و زید اتحاد وجودی دارند) و تنها در ذهن مغایرت دارند. همین مغایرت ذهنی، برای تفکیک متعلق یقین از شک کفایت می‌کند. در بحث حاضر نیز اصل مغایرت مورد ادعای محقق اصفهانی درست است، اما خارجی بودن آن نادرست است. بنا بر این، موضوع‌له حروف نمی‌تواند وجود رابط خارجی باشد. (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۷-۷۸)

۲. الفاظ بر ذات مفاهیم و ماهیات وضع شده‌اند، نه بر موجودات خارجی یا ذهنی، زیرا واضح باید لفظ و معنا را تصور کند، در حالی که موجود خارجی با وصف «خارجیت» نمی‌تواند در ذهن حاضر شود. وجودات ذهنی نیز نمی‌توانند دوباره در ذهن احضار شوند. از سوی دیگر، وجود رابط به باور محقق اصفهانی ماهیت ندارد، تا بتوان آن را موضوع‌له قرار داد. (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۹)

۳. حروف در مواردی نیز استعمال (استعمال حقیقی) می‌شوند که فاقد ربط خارجی‌اند. مثلا در «الوجود لله تعالی ضروری»، بین وجود و خداوند ربطی نیست. یا در «الوجود لشریک الباری مستحیل»، نه تنها ربطی نیست، بلکه ربط بین آن‌ها محال است. با این حال، این استعمال‌ها حقیقی و صحیح است. بنا بر این، حروف برای ربط و نسبت وضع نشده‌اند. (خویی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۹)

پیش‌فرض همه این اشکالات، وضع حروف بر ربط خارجی است، اما تأمل در سخنان محقق اصفهانی ما را به ناصواب بودن این برداشت رهنمون می‌شود. در واقع، محقق اصفهانی درصدد تفکیک دو امر زیر است:

۱. «نسبت اسمی». نسبت اسمی همان مفهوم اسمی «نسبت» است که جزو مفاهیم اسمی است و به حمل اولی، نسبت است، نه به حمل شایع. «ربط اسمی» نیز چنین است و به حمل اولی، ربط است نه به حمل شایع.

۲. «نسبت حرفی». این نسبت و ربط، به حمل شایع نسبت است. نسبت‌های حرفی در واقع، مصادیق نسبت هستند و متقوم به طرفین نسبت می‌باشند، مانند

نسبتی که بین «زید» و «دار» در «زید فی الدار» برقرار است. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳)

حال به باور محقق اصفهانی، این «نسبت‌های حرفی» ممکن است تنها در عالم ذهن موجود باشند (مانند وجود رابط در گزاره «اجتماع نقیض محال است» که تنها چهره ذهنی دارد و نه تنها وجود رابط، بلکه موضوع و محمول نیز تنها در عالم ذهن موجودند) یا در عالم ذهن و خارج موجود شوند. با این حال، آن چه موضوع‌له معانی حرفی است، «معنای نسبت حرفی» است چه با وجود ذهنی موجود شود یا در عالم خارج نیز تحقق یابد. شایان توجه است که «معنا» با «مصدق» و «مفهوم» تفاوت دارد: مفهوم همان معناست، اما مقید به وجود ذهنی، چنان که مصداق همان معناست، اما مقید به وجود خارجی. «معنا» نسبت به وجود ذهنی و خارجی لایشراط است.

به نظر می‌رسد آن چه منشأ برداشت محقق خوبی شده، این بخش از کلام محقق اصفهانی است که «نسبت به حمل شایع» (نسبت‌های حرفی) را موضوع‌له حروف می‌داند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳) از این جا این گونه برداشت شده که مقصود از «نسبت به حمل شایع» نسبت خارجی است، در حالی که چنان که گذشت، «نسبت» در «نسبت به حمل شایع» (نسبت‌های حرفی) در اندیشه محقق اصفهانی، در مقابل «نسبت اسمی» و «مفهوم نسبت» است و درصدد دفع این پندار است که حروف بر معانی اسمی (مانند ظرفیت اسمی و...) وضع شده باشند، نه این که مقصودش نسبت‌های خارجی باشد. از این رو چنان که گذشت، «نسبت به حمل شایع» (نسبت‌های حرفی) خود دو گونه مصداق دارد: ذهنی و خارجی و هر دو را شامل می‌شود، همانند «انسان» که مصادیق ذهنی و خارجی دارد و موضوع‌له لفظ انسان هر دو را در بر می‌گیرد. آن چه بر این برداشت و نادرستی برداشت قبلی گواهی می‌دهد، مجموعه عبارات محقق اصفهانی است که به مهم‌ترین آن‌ها اشاره می‌شود.

۱. ایشان ضمن یک اشکال و جواب، میان نسبت اسمی و حرفی این گونه تفکیک

می‌کند: «مفاهیم هذه الالفاظ (نسبت‌های اسمی) ما هو ربط ونسبة وعدم ووجود

بالحمل الأولي، لا بالحمل الشائع وإلا فهي غير ربط ولا نسبة بالحمل الشائع وما هو ربط ونسبة بالحمل الشائع نفس ذلك الأمر المتقوم بالمتسبين المحكي عنه بالأدوات والحروف.» (اصفهانى، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳)

۲. «فالنسبة الحقيقية وإن كانت المتقومة بطرفيها الموجودين عيناً أو ذهنياً، إلا إن الموضوع له ذات تلك النسبة المتقومة بهما من دون دخل لوجود طرفيها في كونها طرف العلة الوضعية وإن كان لهما دخل في ثبوتها في حد ذاتها، فلا ينتقل إليها إلا بالانتقال إلى طرفيها، فتدبر جيداً.» (اصفهانى، ۱۴۱۶ق، ص ۲۶) چنان که ملاحظه می‌شود در این عبارت، موضوع له حروف را «حقیقت نسبت» می‌داند بدون تقید به وجود خارجی یا ذهنی و با قطع نظر از آن‌ها. این عبارت با صراحت، برداشت محقق خوئی را رد می‌کند.

۳. ایشان پس از شرح حقیقت معانی حرفی، دوباره و با صراحت تأکید می‌کند که در موضوع له الفاظ، وجود خارجی یا ذهنی اخذ نشده و این قاعده درباره معانی حرفی نیز مطرح است: «ولایخفى عليك ان ما ذكرنا في حقيقة المعنى الحرفي لا ينافي ما قدمناه في الوضع من ان طرفي العلة الوضعية طبيعي اللفظ وطبيعي المعنى، فإن المراد هناك عدم دخل الوجود العيني والوجود الذهني في الموضوع والموضوع له وإن كان الموضوع له ماهية شخصية كما في الاعلام.» (اصفهانى، ۱۴۱۶ق، ص ۲۶)

۴. «حقيقة النسبة لا توجد في الخارج إلا بتبع وجود المتسبين من دون نفسية واستقلال أصلاً. فهي متقومة في ذاتها بالمتسبين، لا في وجودها فقط، بخلاف العرض. فإن ذاته غير متقومة بموضوعه، بل لزوم القيام بموضوعه ذاتي وجوده، فإن وجوده في نفسه وجوده لموضوعه. وإذا كانت النسبة بذاتها وحقيقتها متقومة بالطرفين، فلا محالة يستحيل اختلافها باختلاف الوجودين من الذهن والعين.» (اصفهانى، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۲-۵۳) محقق اصفهانى در این عبارت میان وجود عرض (فی نفسه لغيره) و وجود رابط (فی غيره) مقایسه می‌کند و وجود رابط را عین

تعلق به غیر می‌داند به این معنا که تعلق به غیر در ماهیتش اخذ شده است (فی غیره) بر خلاف عرض که ذاتش نفسیت و استقلال دارد (فی نفسه). سپس نتیجه می‌گیرد که ماهیت وجود رابط با اختلاف وجودش (خارجی یا ذهنی) تغییر نمی‌کند، زیرا مفروض این است که تعلق و وابستگی عین ذات و ماهیت اوست. از این رو، با خارجی یا ذهنی بودن وجود تغییر نمی‌کند. چنان که ملاحظه می‌شود، حقیقت نسبت در این عبارت، چیزی و رای وجود خارجی و ذهنی‌اش تصویر شده است که این‌ها عارض بر آن هستند.

۵. «المعاني الحرفية والمفاهيم الأدوية مع أن وضعها عام والموضوع لها خاص، إلا أن معانيها غير جزئية عينية ولا ذهنية، بل جزئيتها وخصوصيتها بتقومها بطرفيها.» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۹).

۶. شاهد مهم دیگر این است که محقق اصفهانی از یک سو، در «تحفة الحکیم» وجود رابط را مخصوص هلیات مرکب صادق می‌داند و در هلیات بسیط و نیز سالبه‌ها آن را نمی‌پذیرد:

وما هو المعدود في الروابط	فهو وجود رابط لا ربطی
وخص بالهلية المركبة	مالم تكن سالبة بل موجبة

(اصفهانی، ۱۳۸۰، ص ۱۷۵)

از سوی دیگر، در «نهاية الدراية»، موضوع له معانی حرفی را در تمام انواع گزاره‌ها (هلیه مرکب صادق، هلیه بسیط، نسبت‌های مکانی، زمانی و...) «ماهیت نسبت» می‌داند: «ومنه ظهر أن الأمر كذلك في جميع أنحاء النسب، سواء كان بمعنى ثبوت شيء لشيء، كما في الوجود الرابط المختص بمفاد الهليات المركبة الايجابية أو بمعنى (كون هذا ذاك) الثابت حتى في مفاد الهلية البسيطة وهو ثبوت الشيء أو كان من النسب الخاصة المقومة للأعراض النسبية، ككون الشيء في المكان، أو في الزمان أو غير ذلك» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۳)

از این دو مطلب، آشکار می‌شود که موضوع‌له حروف، «نسبت خارجی» نیست، زیرا نسبت خارجی مخصوص هلیه مرکب صادق است، بلکه «واقع نسبت» است که می‌تواند وجود خارجی بپذیرد یا وجود ذهنی.

شواهد دیگری نیز در سخنان محقق اصفهانی وجود دارد که به موارد بیان شده بسنده می‌کنیم.

حاصل این که، به باور محقق اصفهانی موضوع‌له حروف، «واقع نسبت» است که ممکن است با وجود خارجی موجود شود یا با وجود ذهنی، اما مقید به وجود خارجی نیست. از این جا آشکار می‌شود که اشکالات سه‌گانه محقق خوبی نیز بر محقق اصفهانی وارد نیست، زیرا پیش‌فرض همه آن‌ها این است که «موضوع‌له معنای حرفی نسبت‌های خارجی است».

۲-۳. ارزیابی تقریر محقق روحانی

محقق روحانی دیدگاه محقق اصفهانی را این گونه تقریر می‌کند که معنای حرفی از سنخ وجود رابط است، با این تفاوت که موطن معنای حرفی، ذهن است و در عالم ذهن میان معنای اسمی ربط برقرار می‌کند؛ در حالی که موطن وجود رابط، خارج است. به باور ایشان، محقق اصفهانی موضوع‌له حروف را وجود رابط ذهنی می‌داند. (روحانی، ۱۴۱۳ق، ج ۱، ص ۱۰۶) با ملاحظه مجموعه شواهد پیشین، نقد این دیدگاه نیز روشن می‌شود، زیرا چنان که گذشت، محقق اصفهانی موضوع‌له حروف را «معنای» می‌داند و وجود (ذهنی) را در آن‌ها دخیل نمی‌داند: «فالنسبة الحقيقية وإن كانت المتقومة بطرفيها الموجودين عيناً أو ذهنياً، إلا أن الموضوع له ذات تلك النسبة المتقومة بهما من دون دخل لوجود طرفيها في كونها طرف العلة الوضعية» (اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۶) و در مقام مقایسه میان وجود عرض و وجود رابط (فی غیره)، با صراحت، وجود رابط را عین تعلق به غیر می‌داند به این معنا که تعلق به غیر در ماهیتش اخذ شده است (فی غیره) بر خلاف عرض که ذاتش نفسیت و استقلال دارد (فی نفسه). سپس نتیجه می‌گیرد که ماهیت وجود رابط با اختلاف وجودش (خارجی یا ذهنی) تغییر نمی‌کند، زیرا مفروض این است که تعلق و وابستگی عین ذات و ماهیت

اوست. از این رو، با خارجی یا ذهنی بودن وجود تغییر نمی‌کند. چنان که ملاحظه می‌شود، حقیقت نسبت در این عبارت، چیزی ورای وجود خارجی و ذهنی‌اش تصویر شده است که این‌ها عارض بر آن هستند. (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۲-۵۳) به عبارت دیگر، ذات معنای حرفی، تعلق و غیر مستقل است، نه این که تنها وجودش چنین باشد، بر خلاف اعراض. (لاریجانی، ۱۳۹۵، ج ۳۱، ص ۲۰)

۳-۳. ارزیابی تقوّم حروف به طرفین

بر پایه تفسیر جزئیت معنای حرفی به اعتبار «تقوّم در طرفین» (اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۲، ص ۵۹) هر گاه طرفین معنای حرفی تغییر کنند، خود معنای حرفی نیز تغییر می‌یابد. از این رو، در باره هر حرف، بی‌نهایت وضع لازم می‌آید، در حالی که چنین چیزی نامعقول و خلاف فهم متعارف است. به نظر می‌رسد از این اشکال این گونه می‌توان پاسخ داد که مقصود از طرفین، شخص دو طرف نیست تا با تغییر آن‌ها معنای حرفی نیز تغییر کند، بلکه مطلق طرفین است. به عنوان نمونه، آن چه واژه «فی» بیانگر آن است، ظرفیت «چیزی» برای «چیز دیگر» است. بدیهی است که این دو طرف ظرفیت، می‌توانند مصادیق مختلفی داشته باشند. این پاسخ از برخی عبارات محقق اصفهانی نیز قابل استفاده است. (اصفهانی، ۱۴۱۶ق، ص ۲۵)

۳-۴. ارزیابی نفی ماهیت از وجود رابط

محقق خوئی نظریه «نفی ماهیت از وجود رابط» را به محقق اصفهانی نسبت می‌دهد. (خوئی، ۱۴۳۰ق، ج ۱، ص ۷۶) این نظریه با فرض صحت اسناد (ر.ک: اصفهانی، ۱۴۲۹ق، ج ۱، ص ۵۲) ناصواب است، زیرا پیش‌فرض این انگاره، وجود تلازم میان «ماهیت» و «استقلال مفهومی» است (طباطبایی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۱۲۹)، در حالی که «ماهیت‌داری» اعم از استقلال مفهومی است: برخی ماهیات استقلال مفهومی دارند و برخی ندارند. به عنوان نمونه، کیفیات مختص به کمیات، در عین ماهیت‌داری فاقد استقلال مفهومی هستند. اشکالات دیگری نیز بر این برهان وارد است که در جستاری دیگر بدان‌ها پرداختیم. (ر.ک: اسماعیلی، ۱۳۹۵، ص ۲۳)

نتیجه

از رهگذر این جستار، مطالب زیر به دست می‌آید:

۱. محقق اصفهانی معنای حرفی را بیانگر ربط (چه مفاد هلیه مرکبه یا بسیطه) و آن چه که به حمل شایع، نسبت و ربط است، می‌داند نه مفهوم نسبت و ربط که مفهومی اسمی و کلی است. از سوی دیگر، بر خلاف برداشت محقق خوبی، موضوع‌له حروف را نه «ربط خارجی» بلکه «معنای ربط» می‌شمارد. چنان که، برخلاف برداشت محقق روحانی، موضوع‌له حروف را وجود رابط ذهنی نمی‌داند، بلکه برپایه شواهد بیان شده در متن مقاله، موضوع‌له حروف را «معنای» (معنای ربط) می‌داند و وجود (ذهنی) را در آن‌ها دخیل نمی‌داند.
۲. به باور محقق اصفهانی، با وجود امتناع جامع ذاتی در حوزه معنای حرفی، می‌توان جامع‌عنوانی را در این حوزه مطرح کرد. از این رو، موضوع‌له حروف، خاص و جزئی است، اما نه جزئی حقیقی، بلکه جزئی به معنای متقوم به طرفین.
۳. محقق اصفهانی برای تقیید و جوب در واجب مشروط، دو راه ذکر می‌کند: الف. افزودن یک «طرف جدید» به طرفین معنای حرفی؛ ب. تعلیق معنای حرفی.
۴. به باور محقق اصفهانی تفاوت و جوب نفسی و غیری در انگیزه ایجاب است که خارج از مفاد صیغه امر است. بنا بر این، جزئیت صیغه امر مانع تقییدپذیری نیست.
۵. محقق اصفهانی سنخ حکم را نمی‌پذیرد، چنان که جزا را بیانگر شخص حکم و جوب بما هو و جوب می‌داند و از این راه مفهوم را ثابت می‌نماید.
۶. به نظر می‌رسد بر پایه تفسیر جزئیت معنای حرفی به اعتبار «تقوم در طرفین»، بی‌نهایت وضع لازم نمی‌آید، زیرا مقصود از طرفین، شخص دو طرف نیست تا با تغییر آن‌ها معنای حرفی نیز تغییر کند، بلکه مطلق طرفین است.
۷. به نظر می‌رسد پیش‌فرض نظریه نفی ماهیت از وجود رابط، وجود تلازم میان «ماهیت» و «استقلال مفهومی» است، در حالی که «ماهیت‌داری» اعم از استقلال مفهومی است که تقریرش گذشت.

منابع

۱. آمدی، علی بن محمد (۱۴۲۴ق). *الإحكام فى أصول الأحكام*. تعليق عبدالرزاق عقیفی. اول. ریاض: دار الصمیعی.
۲. اسماعیلی، محمدعلی (۱۳۹۵). «پژوهشی در ماهیت نداشتن وجود رابط در اندیشه علامه طباطبائی»، *فصلنامه پژوهشی معرفت فلسفی*. سال چهاردهم، شماره اول، پیاپی ۵۳. ص ۷-۳۲.
۳. اصفهانی، محمدحسین (۱۳۸۰). *تحفة الحکیم*. اول. تهران: مرکز نشر علوم اسلامی.
۴. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۱۶ق). *بحوث فى الأصول*. *الأصول على النهج الحديث*. دوم. قم: دفتر انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۵. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۲۹ق). *نهاية الدراية*. دوم. بیروت: مؤسسه آل البيت عليه السلام.
۶. اصفهانی، محمدحسین (۱۴۳۱ق). *حاشية كتاب المكاسب*. اول. قم: أنوار الهدی.
۷. انصاری، مرتضی (۱۳۸۳). *مطرح الأنظار*. چاپ دوم. قم: مجمع الفکر الاسلامی.
۸. ایروانی، علی (۱۳۷۰). *نهاية النهاية فى شرح الكفاية*. اول. قم: دفتر تبلیغات اسلامی حوزه علمیه.
۹. جوادی آملی، عبدالله (۱۳۸۶). *رحیق مختوم*. سوم. قم: اسراء.
۱۰. حسن زاده آملی، حسن (۱۳۳۸). *الجعل و العمل الضابط فى الربطى و الرابط*. اول. قم: نشر قیام.
۱۱. حلی، حسن بن یوسف (۱۴۰۴ق). *مبادئ الوصول إلى علم الأصول*. اول. قم: المطبعة العلمية.
۱۲. خراسانی، محمد کاظم (۱۴۲۷ق). *کفاية الأصول*. سوم. قم: انتشارات جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۳. خوئی، ابوالقاسم (۱۴۳۰ق). *محاضرات فى أصول الفقه*. تقریر محمد اسحاق فیاض. چهارم. قم: مؤسسه إحياء آثار الإمام الخوئی.

۱۴. رضی استرآبادی، محمد بن حسن (۱۳۸۴). شرح الرضى على الكافية. تصحيح و تعليق: يوسف حسن عمر. تهران: مؤسسه الصادق عليه السلام.
۱۵. روحانی، محمد (۱۴۱۳ق). منتقى الأصول. تقرير عبدالصاحب حكيم. اول. قم: نشر دفتر آيت الله سيد محمد حسينى روحانى.
۱۶. سبزواری، ملاهادی (۱۳۸۴). شرح المنظومة. سوم. تهران: نشر ناب.
۱۷. شاشی، ابوعلی (۱۴۰۲ق). أصول الشاشی. اول. بيروت: دار الكتاب العربی.
۱۸. صدر، محمداقبر (۱۴۱۸ق). دروس فی علم الأصول. پنجم. قم: جامعه مدرسین حوزه علمیه قم.
۱۹. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۶۰). الشواهد الربوبية فی المناهج السلوكية. دوم. تهران: مرکز نشر دانشگاهی.
۲۰. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۳۸۶). الشواهد الربوبية. چهارم. قم: بوستان کتاب.
۲۱. صدرالمتألهین، محمد بن ابراهیم (۱۹۸۱م). الحكمة المتعالية فی الأسفار العقلية الأربعة. سوم. بيروت: دار احیاء التراث العربی.
۲۲. طباطبایی، محمدحسین (۱۳۸۵). نهاية الحكمة. با تصحيح و تعليقات غلامرضا فياضی. سوم. قم: مؤسسه آموزشی امام خمینی.
۲۳. طباطبایی، محمدحسین (بی تا). حاشية الكفایة. اول. قم: بنیاد علمی و فکری علامه طباطبایی.
۲۴. عبودیت، عبدالرسول (۱۳۸۵). درآمدی به نظام حکمت صدرایی. اول. تهران: سمت.
۲۵. عراقی، ضیاءالدین (۱۳۷۰ق). بدائع الأفكار فی الأصول. اول. نجف اشرف: المطبعة العلمية.
۲۶. لاریجانی، صادق (۱۳۹۵). فلسفه علم اصول (۳۱)، واجب مشروط. اول. قم: مدرسه علمیه ولی عصر (عج).
۲۷. مصباح یزدی، محمدتقی (۱۴۰۵ق). تعلیقة على نهاية الحكمة. قم: مؤسسه در راه حق.

۲۸. میرداماد، محمدباقر (۱۳۹۱). *الأفق المبين*. تحقيق و تقديم حامد ناجي اصفهاني. اول. تهران: مركز پژوهشي ميراث مكتوب.
۲۹. ميرزاي قمي، ابوالقاسم (۱۴۳۰ق). *القوانين المحكمة في الأصول*. اول. قم: إحياء الكتب الاسلامية.
۳۰. موسوي خميني، روح الله (۱۳۹۸). *مناهج الوصول إلى علم الأصول*. چهارم. قم: مؤسسه تنظيم و نشر آثار امام خميني.
۳۱. ناييني، ميرزا حسين (۱۴۳۰ق). *أجود التقريرات*. تقرير: ابوالقاسم خويي. دوم. قم: مؤسسه صاحب الامر (عج).